



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۷ اسفند ۱۳۹۱

مصادف با: ۱۴ ربیع الثانی ۱۴۳۴

جلسه: ۷۹

موضوع کلی: وضع

موضوع جزئی: مقام دوم - کیفیت وضع حروف

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته:

بحث در مورد اقوال و انظار مختلف درباره کیفیت وضع حروف بود، قول چهارم قول محقق اصفهانی است، محصل فرمایش ایشان این شد که ملاک خصوصیت موضوع له این نیست که موضوع له از جزئیات حقیقه باشد بلکه ملاک در اینکه ما موضوع له را خاص بدانیم عبارت از اخصیت معنای موضوع له از معنای ملحوظ است، همین که معنای موضوع له اخص از معنای متصور در حال وضع باشد کفایت می کند برای اینکه بگوییم وضع حروف از قبیل وضع عام و موضوع له خاص است.

### بررسی قول سوم:

اگر در نظریه محقق اصفهانی دقت شود، تشابه فرمایش ایشان با فرمایش صاحب حاشیه و صاحب فصول معلوم خواهد شد، لذا نظر ایشان مانند نظر صاحب حاشیه است که ذکر آن گذشت بنابراین همان اشکالاتی که بر نظریه سوم (صاحب حاشیه) وارد بود اینجا هم مطرح می شود. مشکل اصلی نظر محقق اصفهانی این است که به هر حال معنایی که ایشان برای خصوصیت موضوع له تصویر کرده در واقع یک معنای کلی است که قابل صدق بر کثیرین است، درست است که ایشان می گوید معنای موضوع له اخص از معنای ملحوظ است اما بالاخره این ملازم با یک کلیت است و کلیت مطلقاً با معنای حرفی سازگار نیست، چون معنای حرفی نه در ذهن و نه در خارج استقلال ندارد. ما کراً بر این مطلب تأکید کرده ایم که معنای حرفی نه در ذهن می تواند به نحو استقلالی تصور شود و نه در خارج می تواند وجود پیدا کند لذا هم وجود معنای حرفی متقوم به غیر است و هم در ذهن و در مقام تصور، متقوم به غیر است و این تقوم به غیر و وابسته بودن به طرفین خواه ناخواه این معنی را غیر قابل صدق بر کثیرین می کند چون هم ربط در ذهن و هم ربط در خارج تقوم به طرفین دارد و این تقوم به طرفین باعث جزئیت معنای حرفی می شود لذا قابل صدق بر کثیرین نخواهد بود اما معنایی که محقق اصفهانی از خاص ارائه داده مستلزم نوعی کلیت در معنای حرفی است و کلیت معنای حرفی با خصوصیتی که در معنای حرفی وجود دارد (تقوم به غیر) قابل جمع نیست.

به نظر می رسد جهتی که باعث شده که محقق اصفهانی هم مانند صاحب حاشیه به این نظریه روی آورد فرار از اشکالی است که نسبت به قول مشهور وجود دارد، گفتیم طبق نظر مشهور وضع حروف عام و موضوع له آنها خاص است لکن منظور از خاص، جزئی حقیقی است. اشکال این بود که اگر موضوع له حروف، خاص یعنی جزئی باشد در مواردی از استعمالات

حروف مثل موارد استعمال در جملات انشائیة یا موارد استعمال در جملاتی که یک نحوه کلیتی در آنها می‌باشد مثل «الجسم له البیاض»، معنای حرف را نمی‌توان جزئی دانست. این اشکال موجب شد که بعضی از بزرگان مثل صاحب حاشیه، صاحب فصول و محقق اصفهانی به راه حل‌هایی پناه ببرند که خود آن راه حل‌ها موجب اشکالات دیگری است یعنی این بزرگان از روی ناچاری در صدد تفسیر خاص بودن موضوع‌له حروف بر آمده‌اند اما خود این تفاسیر دچار اشکال است. محقق اصفهانی هم در واقع گویا برای فرار از اشکالی که متوجه مشهور است مستلزم به این نظریه شده و بیان ایشان هم تقریباً همان بیان صاحب حاشیه است لکن تعابیر این دو با هم فرق می‌کند به این بیان که صاحب حاشیه گفته موضوع‌له حروف، جزئی اضافی است لکن محقق اصفهانی فرموده معنای موضوع‌له حروف، اخص از معنای ملحوظ است. به هر حال مشکله اصلی این دو نظریه این است که این در واقع به نوعی بازگشت به وضع عام و موضوع‌له عام دارد، اینکه محقق اصفهانی موضوع‌له حروف را اخص از معنای ملحوظ قرار داده موجب خروج این معنی از کلیت نمی‌شود و معذک قابل صدق بر کثیرین است لذا فرمایش محقق اصفهانی هم مردود است.

#### قول چهارم (محقق عراقی):

ایشان معتقد است عموم و خصوص موضوع‌له در حروف تابع کلیت و جزئیت طرفین است یا به عبارت دیگر تابع کلیت و جزئیت موضوع و محمول است، اگر طرفین کلی باشند، موضوع‌له هم یک معنای کلی است و اگر طرفین جزئی باشند، موضوع‌له یک معنای جزئی است، در مثل «الجسم له البیاض» موضوع‌له حرف «لام» یک معنای کلی است اما در مثل «زید فی الدار» که طرفین، جزئی هستند، موضوع‌له حرف «فی» یک معنای جزئی است.

اساس این نظریه در واقع به یک تفصیلی بر می‌گردد که ایشان در باب قسم دوم وضع ارائه کرده‌اند، ما وقتی اقسام وضع را توضیح می‌دادیم یکی از اقسام، وضع عام و موضوع‌له عام بود، در مورد همین قسم گفتیم چند تفسیر وجود دارد که بیان آن گذشت، این نظریه در واقع بر مبنای آنچه که در بحث وضع عام و موضوع‌له عام گفته شده اختیار شده است که ما در مقام بررسی کلام محقق عراقی به آن نظریه اشاره خواهیم کرد ولی اجمالاً عرض می‌کنیم که این قول در باب وضع حروف مبتنی بر مبنایی است که محقق عراقی در بحث قسم دوم از اقسام وضع یعنی وضع عام و موضوع‌له عام اختیار کردند.

توضیح مطلب: محقق عراقی ابتدائاً ضمن نقل نظر مشهور از صاحب تشریح الاصول نقل می‌کند که می‌گوید از عیوب معنای حرفی این است که عموم موضوع‌له در آن تصور نمی‌شود، دلیل آن هم این است که آنچه از معنای حرفی در موارد استعمال آنها به ذهن می‌آید مصادیق خاص از روابط است مثلاً ربط حاصل از اضافه سیر به بصره در «سرت من البصرة» با ربط حاصل از اضافه سیر به کوفه در «سرت من الکوفة» فرق دارد و این روابط هیچ قدر جامعی ندارند و جز مفهوم ربط که یک معنای اسمی است، جامع واحدی بین این روابط وجود ندارد، پس از یک طرف ما نمی‌توانیم عموم موضوع‌له را در حروف تصویر کنیم و از طرف دیگر هم می‌بینیم موارد استعمال حروف خاص هستند لذا چاره‌ای جز اینکه بپذیریم موضوع‌له خاص است نداریم.

محقق عراقی بعد از نقل این مطلب از قول صاحب تشریح الاصول، می‌فرماید: طبق مبنای مشهور در باب اقسام وضع و تفسیرشان از عموم موضوع‌له چاره‌ای نیست جز این که قائل شوند به اینکه در ما نحن فیه وضع در حروف عام و موضوع‌له خاص است ولی می‌فرماید طبق تفسیری که ما برای وضع عام و موضوع‌له عام کردیم امکان اینکه وضع حروف عام و موضوع‌له آنها هم عام باشد وجود دارد؛ به این بیان که موضوع‌له در حروف در هر صنفی از روابط آن، جامع بین اشخاص آن صنف است، ایشان می‌گویند هم ابتدائیت، هم ظرفیت و هم انتهائیت، ربط و نسبت هستند پس همه اینها نوعی از ربط را دارا می‌باشند اما این ربط‌ها به اصناف مختلف تقسیم می‌شود و اصناف مختلف دارد که یک صنف از ربط، ابتدائیت، صنف دیگر از ربط، انتهائیت و صنف سوم از ربط هم ظرفیت است و هر کدام از این اصناف هم دارای مصادیق و افراد می‌باشد، پس ما یک نوع ربط داریم که این نوع خودش چند صنف دارد و هر صنفی هم دارای افراد و مصادیق خاصی است و بین افراد هر صنف مثلاً افراد صنف ابتدائیت یا افراد صنف ظرفیت جامعی وجود دارد که این جامع و وحدت سنخیه در افراد صنف دیگر وجود ندارد یعنی بین همه موارد صنف ابتداء یک وحدت سنخی وجود دارد که این وحدت سنخی در مصادیق صنف ظرفیت نیست، پس خود آن مفهوم کلی ربط یک مفهوم اسمی است اما صنوف مختلف ربط دارای افراد و مصادیقی هستند که در هر صنفی افراد و مصادیق آن صنف از یک وحدت صنفی بر خوردارند که آنها را از افراد و مصادیق صنف دیگر تفکیک و ممتاز می‌کند، درست است که خود این جامع موجود بین مصادیق یک صنف در ذهن مستقل نیست یعنی ما نمی‌توانیم مثلاً وحدت سنخیه بین همه مصادیق «من» را در ذهن مستقلاً تصور کنیم چون این جامع فقط در ضمن فرد و خصوصیت وجود دارد و از آنها جدا نمی‌شود اما واضح در مقام وضع می‌تواند لفظ را به ازاء آن جامع وضع کند به گونه‌ای که خصوصیات از دایره موضوع‌له خارج شود یعنی معنی را به گونه‌ای تصور کند که اشاره به افراد داشته باشد با اینکه خصوصیات فردیه افراد از دایره معنای موضوع‌له خارج است، ایشان در بیان کیفیت این تصور می‌فرماید: از آنجا که هم خصوصیات ذهنیه این افراد و هم وحدتی که بین آنها متصور است بعینه در خارج موجود است لذا وقتی که این جامع را در قالب افراد در ذهن تصور می‌کند در واقع به واسطه یک مفهوم اجمالی به افراد منتقل می‌شود.

پس محقق عراقی معتقد است خاص یا عام بودن موضوع‌له حروف تابع کلیت و جزئیت طرفین است. همچنین گفتیم این نظریه مبتنی است بر تفسیری که از ایشان در وضع عام، موضوع‌له عام نقل کردیم و در ادامه گفتیم محقق عراقی می‌گوید اگر ما بخواهیم طبق بیان مشهور در تفسیر وضع عام و موضوع‌له عام عمل کنیم باید در ما نحن فیه بگوییم وضع حروف عام و موضوع‌له آنها خاص است اما اگر وضع عام و موضوع‌له عام را طبق تفسیر خودمان بیان کنیم در ما نحن فیه هم امکان تصویر وضع عام و موضوع‌له عام در حروف وجود دارد. ایشان می‌فرماید: وضع حروف در برخی موارد از قبیل وضع عام و موضوع‌له عام است مثل وضع حرف «لام» در «الجسم له البیاض» و در برخی موارد هم وضع حروف از قبیل وضع عام و موضوع‌له خاص است مثل وضع حرف «فی» در «زیدٌ فی الدار».<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup> نه‌ایة الافکار، ج ۱، ص ۵۳ و ۵۴؛ مقالات الاصول، ج ۱، ص ۲۳.

## بررسی قول چهارم:

مهمترین مشکله این نظریه تفصیلی است که از محقق عراقی در وضع عام و موضوع له عام ذکر کردیم. برای اینکه اشکال کلام محقق عراقی معلوم شود به طور خلاصه تفصیل ایشان در وضع عام و موضوع له عام را بیان می‌کنیم و سپس به بیان اشکال نظریه ایشان می‌پردازیم. ایشان می‌گویند تفسیر ما از وضع عام، موضوع له عام با تفسیر مشهور فرق دارد، مشهور معتقد بود واضح یک معنای عامی را تصور می‌کند و لفظ را برای همان معنای عام متصور وضع می‌کند اما محقق عراقی معتقد است تفسیر دیگری هم غیر از تفسیر مشهور برای وضع عام و موضوع له عام وجود دارد و آن اینکه کلی طبیعی دارای حصص متعدد و متکثر در خارج است ولی برای همین حصص طبیعی یک جامعی در خارج وجود دارد که همراه و ملاصق با خصوصیات است؛ مثلاً انسان یک کلی طبیعی دارد و یک خصوصیات که افراد و مصادیق انسان هر کدام خصوصیات دارند که ملاصق با یک حصه‌ای از وجود طبیعی انسان شده است لکن در عین حال که یک وحدت ذاتیه بین این افراد و مصادیق می‌باشد، خصوصیت هم در آنها هست یعنی هر فردی دو رکن دارد؛ یکی خصوصیات مختص خودش و دیگری حصه‌ای که از وجود طبیعی انسان دریافت کرده است. ایشان سپس می‌گویند همان طور که فرد در وجود خارجی خود متضمن جهت وحدت و جهت خصوصیت است در وجود ذهنی هم همین گونه است یعنی صورت آن فرد که در ذهن نقش می‌بندد هم متضمن جهت وحدت و هم متضمن جهت خصوصیت می‌باشد پس چون افراد و مصادیق هم در خارج، واجد حصه‌ای از کلی طبیعی و خصوصیات می‌باشند و هم در ذهن، لذا واضح در مقام وضع می‌تواند آن جهت واحده را تصور کند نه جهت خصوصیت را و آن جهت واحده چون با خارج متحد است و عیناً در خارج هم وجود دارد لذا می‌تواند صورت آن جهت واحده‌ای که با خارج متحد است را به واسطه یک مفهوم اجمالی تصور کند و لفظ را در قبال آن وضع کند یعنی عامی که منفصل از خصوصیت نیست. لازمه این معنی از وضع این است که نفس در مقام استعمال به صور افراد و مصادیق منتقل شود. پس از توضیح تفسیر خاص ایشان از وضع عام، موضوع له عام، اکنون به بعضی از اشکالات نظر ایشان اشاره می‌کنیم:

**اولاً:** اشکال اول این که این مبنا اساساً باطل است؛ چون نمی‌شود برای وجود کلی طبیعی در خارج به حصص مختلف ملتزم شد و وجود جامع بین وجودات خارجی هم ممکن نیست.

**ثانیاً:** اشکال دوم این که اصل نظریه محقق عراقی در باب حقیقت معنای حرفی (وضع حروف برای اعراض نسبی) هم مورد خدشه است.

«والحمد لله رب العالمین»